



دکتر فریدون سیامکنزاد

مقدمه

صبح که از خانه بیرون می‌زنیم تا راهی محل کار شویم، با افراد زیادی برخورد می‌کنیم و روبه‌رو می‌شویم که هر کدام می‌تواند برای انسان خاطره‌انگیز باشد. از برخورد احتمالی با رفتگر زحمتکش محله گرفته تا دیدن کسانی که هر یک به‌دلیلی سر راهمان قرار می‌گیرند و ممکن است اگر قدیمی محل باشیم، سلام و علیکی هم با ما داشته باشند. از وقتی سوار وسیله نقلیه عمومی اعم از اتوبوس، مترو یا تاکسی می‌شویم تا زمانی که آن را ترک می‌کنیم، کسانی را می‌بینیم و حرف‌هایی می‌شنویم که هر کدام آن‌ها می‌تواند خاطره‌ای برایمان باشد، یا خاطره‌ای را از زمان‌های دور برایمان زنده کند. به محل کار هم که می‌رسیم و کار را شروع می‌کنیم، بستگی به نوع کاری که داریم، همه‌اش می‌تواند تداعی‌کننده مسأله یا احیاناً خاطره‌ای باشد. حالا اگر کارمان طوری باشد که ارتباط مستقیم با مردم داشته باشیم، به اندازه تفاوت بین انسان‌ها و مردمی که برای کارشان به ما مراجعه می‌کنند، می‌توانیم حرف برای گفتن داشته باشیم و خاطره برای بازگو کردن.

با این صغری و کبری چیدن‌ها می‌رسیم به این که داروخانه از جمله مکان‌هایی است که کار کردن در آن، یک دنیا حرف برای گفتن و یک سینه خاطره برای بازگو کردن دارد.

بنابراین، تصمیم گرفتیم تا مسایل به‌وجود آمده در داروخانه را تحت عنوان «یادداشت‌های داروخانه» قلمی کنیم. مطالبی که در پی می‌آید، حاصل این تلاش و نتیجه حضور در داروخانه در برخورد با بیماران و مسایل جاری داروخانه است. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

دادم که بیشتر مراقب فرزندشان، یا برادرشان باشند. خلاصه روزی نیست که مراجعه‌کننده‌ای از این دست نداشته باشیم! وزارت بهداشت باید فکری به حال داروهایی که بیشتر مصرف نابه‌جا می‌شوند، تا از اثر درمانی آن‌ها استفاده شود، بکند!

یادداشت ۳

مدت‌ها است که دیگر آب مقطر شیشه‌ای نیست، یا خیلی کم است. علت آن هم این است که از نظر قیمتی برای تولیدکننده صرف نمی‌کند. جوانی که به داروخانه مراجعه کرده بود، آب مقطر شیشه‌ای می‌خواست. وقتی سؤال کردم که برای چه می‌خواهد؟ پاسخ داد که می‌خواهم داخل بخاری نفتی بیاندام تا دوده‌هایش بریزد. ظاهراً پدربزرگش توصیه کرده بود.

به او یادآوری کردم که این مسأله شما، من را یاد دوران دبستان و بخاری‌های نفتی کلاس‌های درس انداخت. آب مقطر را قبل از ورود معلم داخل بخاری می‌انداختند. به محض شروع درس، داخل بخاری می‌ترکید و بچه‌ها از خنده می‌ترکیدند! به مراجعه‌کننده دو عدد آمپول ویتامین C تاریخ نزدیک دادم که کارش راه بیفتد!

یادداشت ۴

هر روز حداقل دو سه بیمار مسن، چه مرد و چه زن، مراجعه می‌کنند و از پادرد و کمردرد گله دارند. از من دارویی می‌خواهند که دردشان را تسکین دهد. هر دارویی را هم به آن‌ها معرفی می‌کنم، اغلب می‌گویند این دارو را خورده‌ایم، یا در محل

یادداشت ۱

جوان حدوداً ۲۵ ساله‌ای بود. وقتی مقابل من، جلوی پیش‌خوان داروخانه قرار گرفت، یک یادداشت کوچک را که چروکیده هم بود، به طرف من دراز کرد و قبل از این که بینم روی آن چه نوشته، شروع به شرح دادن کرد:

آقای دکتر! در همسایگی ما پیرزنی حدوداً ۷۰ ساله ساکن است که یک دختر دارد و هر هفته به او سر می‌زند و مایحتاج زندگی را برایش تهیه می‌کند. دیروز دخترشان آمد و کار هفتگی را انجام داد و رفت. امروز این یادداشت را به من داد و خواست که از داروخانه برایش تهیه کنم. یادداشت را که نگاه کردم، لبخندی زدم و روی آن را چنین خواندم: ۳ بسته رامی‌تیدین - شرکتی که عکس مگس داره!

۳ ورق قرص رانیتیدین شرکت آریا به او دادم. عکس بُز بالدار شرکت آریا را، مگس دیده بود.

یادداشت ۲

باز هم مادری، یا خواهری مضطرب با یک بلیستر قرص که چندتایی از آن مصرف شده بود، آمد و پرسید: آقای دکتر! این قرص‌ها برای چیست؟

نگاهی به قرص‌ها کردم و گفتم: این قرص‌ها در اصل یک داروی مسکن است، ولی استفاده نابه‌جای آن، باعث اعتیاد می‌شود. حالا این قرص‌ها کجا بوده؟

گفت: از داخل جیب پسر، شاید هم گفت برادرم پیدا کرده‌ام.

برای ایشان عوارض این دارو را گفتم و تذکر

داروخانه کردم و گفتم: بنده خدا ظاهراً داروهای زیادی مصرف می‌کند که احتمالاً قاطی کرده! البته، این امکان هم وجود دارد که اعضای بدن خود را اشتباهی گرفته است!

یادداشت ۶

نسخه‌ای را که جلویم گذاشت، علاوه بر یکی دو نوع قرص و کپسول مسکن و آنتی‌بیوتیک و آنتی‌هیستامین، یک عدد آمپول دگزامتازون هم داشت. تکنیسین داروخانه، نسخه را آماده کرد و جلویم گذاشت. من هم دستورهای دارویی را برای بیمار نوشتم. دست آخر، بیمار رو به من کرد و گفت: آقای دکتر! لطفاً دو عدد آمپول دگزامتازون اضافی هم بدهید. در حالی که با تعجب به ایشان نگاه می‌کردم گفتم: ببخشید! مگر آمپول دگزامتازون نون تافتون است که دو تا اضافه می‌خواهید؟ حاضران در داروخانه و خودم و بیمار مقابلم، همگی دورهمی خنده‌ای کردیم و مسأله ختم به خیر شد!

درد مالیده‌ایم و اثر نکرده و درد هم‌چنان باقی است. وقتی سن آن‌ها را هم می‌پرسم، معمولاً ۷۵ سال به بالا هستند! همیشه همه سؤال می‌کنم که آیا با مصرف داروها، دردتان بدتر هم شده؟ معمولاً پاسخ می‌دهند که همان‌طور بوده که بوده! من هم به شوخی می‌گویم که بیماری شما مربوط به شناسنامه است!

به این ترتیب مدتی است که «بیماری شناسنامه» را هم به سایر بیماری‌های رایج اضافه کرده‌ام!

یادداشت ۵

مردی حدوداً ۶۵ ساله بود. قرص قلب ۲ میلی‌گرمی می‌خواست. هرچه گفتیم نداریم، اصرار که ۲ میلی‌گرمی است! بعد از کلی سؤال و جواب و این که دچار چه بیماری‌های دیگری، غیر از بیماری قلبی است، که معلوم شد مشکل پروستات دارد و قرص ترازوسین ۲ میلی‌گرمی می‌خواهد! مریض را با دادن قرص ترازوسین ۲ میلی‌گرمی راهی کردیم و وقتی از داروخانه خارج شد، رو به تکنیسین